

نفس در مثنوی‌های سنایی

ولی الله محمدی^۱

چکیده

لازمه شناخت متون عرفانی، دستیابی به مفاهیم اصلی و کلیدی این آثار است. اما از آنجایی که این مفاهیم در سیر تاریخی خود همراه با تغییرات و تحولات بسیاری بوده و در هر دوره‌ای دارای معانی و ترجمه‌های گوناگونی شده‌اند، سهولت دسترسی به معنایی که مورد نظر نویسنده و یا شاعر بوده است در بیشتر مواقع دشوار و حتی ناممکن گردیده است. این امر باعث پدید آمدن شرح‌های مختلف بر این‌گونه آثار شده، اما متأسفانه اکثر این شروح و حواشی تنها به پرداختن معنی واژگان اکتفا کرده و اگر هم نکته‌ای را توضیح داده‌اند فقط مخاطب را دچار سردرگمی‌های بیشتر کرده‌اند. یکی از این واژگان که بی‌تردید همه پژوهشگران متون عرفانی بر آن متفق‌القول‌اند واژه «نفس» است. نفس در متون متصوفه به عنوان واژه‌ای به کار رفته که غالباً مفاهیم دیگر عرفانی و نیز فلسفی به نوعی با آن در ارتباط است. چه بسا که برای معرفت برخی از اشیاء ابتدا به درک و شناخت نفس نیازمند باشیم.

گفتنی است که معرفت نفس و خودشناسی از جمله مباحثی است که در تاریخ ایران باستان هم مطرح بوده اما توسعه و گسترش آن در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است. زیرا درباره آن سخنان بسیاری در آیات قرآن و احادیث و روایات آمده و مفسران متون اسلامی نیز از همان آغاز گسترش دین اسلام تفسیرها و تأویل‌های بسیاری از آن نموده‌اند. بالطبع، مضامین سخنوران و بزرگان ایران اسلامی از این مباحث بی‌تأثیر نبوده است. یکی از این سخنوران و بزرگان حکیم سنایی غزنوی است که در آثار خود از مفاهیم دینی و عرفانی بسیار سخن گفته است. وی در تاریخ ادبیات فارسی به عنوان نخستین شاعری که شجاعانه و به طور رسمی این مفاهیم را در اشعارش آورده، مطرح شده است. زیرا پیش از او کسی مباحث عرفانی را در شعر رسمیت نبخشیده بود. سنایی صاحب آثار بسیاری است. او بجز *دیوان شعر*، چند مثنوی دیگر نیز تصنیف کرده است که مهم‌ترین آنها *حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه* است. تأثیر این کتاب بر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، بر کسی پوشیده نیست.

در این نوشتار سعی بر این بوده است که بدانیم: ۱. نظر سنایی در مورد نفس چیست؟ ۲. دسته‌بندی‌هایی که او از نفس به کار برده بر چند نوع است؟ ۳. دیدگاه سنایی در مورد نفس اماره - که مبحث اصلی این پژوهش است - و ویژگی‌های آن چیست؟ ۴. راه‌های ریاضت نفس و فواید تهذیب آن در نظر او کدامند؟ و ۵. تقابل نفس با عقل، علم، عشق و دل چگونه است؟ در فرجام نیز برخی از ترکیبات نفس به هر دو صورت وصفی و اضافی ذکر شده است.

کلید واژه: نفس، نفس اماره، سنایی، حدیقه الحقیقه، مثنوی‌های سنایی

مقدمه

شناخت نفس و چگونگی حالات و اعمال آن، همواره در طول تاریخ آدمی را به خود مشغول داشته است. مسئله نفس از دیرباز در بین حکما و فلاسفه مطرح بوده و آرا و نظریه‌های گوناگونی درباره آن بیان شده است. در حقیقت آدمی از آن

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی واحد تهران مرکزی مدرس دانشگاه آزاد اسلامی کرج v_mohammadi75@yahoo.com

هنگام که از اصل خود دور مانده و قدم به عرصه وجود گذاشته است، بر اثر تأمل و تفکر به این نکته پی برده که در نهاد وی چیزی است اصیل و ایزدی که منشأ حرکت و حیات و فکر است. حق این است که معرفت نفس و آثار آن در صدر معرفت اشیاء و موجودات قرار گیرد، زیرا شناختن نفس و مظاهر و تجلیات آن، اساس و پایه شناختن اشیاء و موجودات، یا بهتر بگوییم مبنای معرفت خالق و مخلوق و مقدمه وصول به حقیقت و کمال است و تا انسان خود را نشناسد و به وجود نفس خود و ماهیت آن وقوف پیدا نکند، نمی تواند به حقایق موجودات پی ببرد.

خردمندان و پیشوایان دینی مشرق زمین به وجود نفس و خلود آن ایمان داشته و انسان را جاوید پنداشته و پس از مرگ نیز برای آن عاقبت و سرانجامی تصور می کرده اند و افکار آنان پیوسته بر محور نفس و وسایل تهذیب و تطهیر و کمال آن دور می زده است.

حکما و فلاسفه یونان نیز به وجود نفس یا روح معتقد بوده و در باب وجود و ماهیت و آثار آن، آرا و عقاید مختلفی اظهار کرده اند. سقراط به وجود نفس و بقای آن عقیده داشته و اساس و مبنای معرفت موجودات را بر پایه معرفت نفس بنیان گذاشته است. افلاطون نفس را قدیم دانسته و به حرکت کمالی و جوهری و ابدی بودن آن معتقد بوده و در اغلب آثار خود مانند **طیماوس** و **جمهور** از نفس و حقیقت آن بحث کرده است. حتی ارسطو نیز کمال آدمی را خودشناسی دانسته است.

فلوطين نیز در کتاب خود موسوم به **تاسوعات** در باب نفس بحثها کرده و مخصوصاً از هبوط آن از عالم علوی و اتصال به عالم سفلی و همچنین از رغبت و میل دائمی آن به بازگشت به مقر اصلی خود به تفصیل سخن رانده است.^۲ بنابراین نکته مهمی که در این مباحث به چشم می خورد برداشتها و تلقی این قومهای گوناگون است از واژه «نفس»، که موجب نظریه های بسیاری شده است.

در روزگار سامانیان که نوشته های فارسی شیوا، ساده و روان بود، اندک اندک واژه های تازی به زبان فارسی راه یافت. با جایگزین شدن واژگان تازی به جای واژه های فارسی، برای بازگویی باورها و اندیشه ها، دشواری های فراوان پدید آمد. واژه های «جان» و «روان» که در زبان فارسی روشن و دقیق بود، با لغت عربی که معنی های گوناگون، گسترده، مبهم و گاهی ناساز داشت، جایگزین شد. زیرا واژه «نفس» در زبان تازی، دارای معانی مختلف و اغلب ناساز است. کهن ترین مترجمان کتاب عهد عتیق، واژه نفس (عبری neshamah) را در **سفر پیدایش** به واژه یونانی pneuma به معنی روح ترجمه کرده اند. در برگردان های عهد عتیق به زبان لاتینی باستان، همین واژه به spiritus برگردانده شده است. واژه یونانی «پسی» (psukhe) را که برگردان فارسی آن را گاهی روان و گاهی جان نوشته اند، سریانی ها به «نفس» عربی برگردانده اند.

در اسلام نیز مسئله نفس از مسائل اساسی به شمار می رفته است، زیرا هدف و منظور اصلی دین اسلام، بیدار کردن نفوس بشر و تطهیر و تزکیه و تهذیب آنها بوده و به همین جهت در قرآن به مناسباتی به موضوع نفس اشاره شده است. دانشمندان و فلاسفه اسلامی نیز توجه خاصی به مسئله نفس داشته و در این مورد از کلیه عقاید و آرای که از فرهنگ و تمدن مصری و هندی و یونانی و ایرانی به آنان رسیده بود برای فحص و بحث در مسائل مربوط به معاد و عالم آخرت و نعیم و جحیم و ثواب و عقاب و بالاخره آنچه که راجع به موضوع نفس است بهره وافی برده اند و در میان آنان، متکلمین و متصوفه با بسط و تفصیل بیشتری به بحث از نفس و حقیقت و ماهیت آن پرداخته اند. اما آنچه که در بسط و شرح این مسائل مشکل آفرین و بعضاً تنش زا می شده گسترده گویی و گوناگونی معانی این واژه تازی بوده است، چنان که در تشریح و تفصیل آن سردرگمی های بسیاری به وجود می آورده است، تا بدانجا که معلوم نیست در کجا نفس به جای تن، کالبد، و در کجا برای ذات یا تویی تو، من و فرامن و در کجا برابر روح، روان و در کجا برابر جان است!؟

۲. دوره آثار فلوطين، تاسوعات، ج ۲ ص ۶.

در قرآن کریم «نفس» به صورت‌های مختلف از جمله «نفس مطمئنه»، «نفس لوامه» و «نفس اماره به سوء» آمده است و مفسران اسلامی تفسیرهای روشنگرانه‌ای برای هر کدام یاد کرده‌اند. در احادیث و روایات نیز در توصیف نفس‌های سه‌گانه شواهد بسیاری می‌توان یافت، لکن بیشتر به نفس اماره و مبارزه و جهاد با آن پرداخته و رجوع به عقل را در مقابل آن نهاده‌اند.

در ادب عربی و فارسی نیز این دو واژه بر مبنای قرآن و حدیث و گفتار بزرگان، تفسیر و توجیه شده و شواهد بسیاری از شاعران و سخنوران در توصیف این دو واژه اساسی ارائه شده است. عمدتاً نفس اماره در برابر عقل قرار می‌گیرد که منشأ همه فضایل است و نفس اماره منشأ همه رذایل. در متون عرفانی نیز این دو همیشه در نزاع و کشمکش هستند و آدمی باید بکوشد که عقلش بر هواجس نفسانی غلبه کند تا از ورطه بهیمیت و حیوانیت رهایی یابد که گفته‌اند: «أَفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَى».

در عرفان اسلامی بزرگ‌ترین جهاد، جهاد با نفس شمرده شده است که از آن به جهاد اکبر تعبیر می‌شود و عقل وسیله‌ای برای نزدیک شدن به خداوند و کسب بهشت به شمار آمده است که: «الْعَقْلُ مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ». بنابراین «عقل» و «نفس» هم جنبه قرآنی و روایی دارد و هم در کلام و عرفان به آن توجه خاص شده است. همان‌گونه که مشاهده شد، متون عرفانی، اعم از فارسی و عربی، تحت تأثیر و نفوذ مستقیم کلام الله و احادیث و روایات اسلامی است. به طور کلی عصاره و فشرده این متون «قرآن» است. اگر این ویژگی از آثار عرفانی و حتی فلسفی ما گرفته شود، دیگر سخنی باقی نمی‌ماند. شاعران و نویسندگان این متون نیز جز بسط و شرح این سخنان در زبانی دیگر هدفی نداشته‌اند. به عبارتی دیگر، آنها خواسته‌اند سخنان هدایتگر پروردگار و رسولش را به مردم بیاموزند و به عنوان یک هادی و راهنما ایشان را به درستکاری و پرهیزکاری رهنمون شوند.

از جمله این حکیمان و سخنوران بزرگ ابوالمجد محدودبن آدم حکیم سنایی غزنوی (ح ۴۷۰ - ح ۵۳۰ق)، شاعر شوریده‌حال است. وی نخستین شاعری است که کلام عارفانه و آداب و اصول صوفیانه را به طور رسمی وارد شعر کرده است. درونمایه‌های اصلی شعر سنایی مملو از سیر و سلوک عارفانه و اندیشه‌های دینی و فلسفی، و بعضاً زاهدانه است. او در قالب حکایات مختلف و متنوع این اندیشه‌ها و تأملات را بیان نموده است. «نفس» که از واژگان اساسی و کلیدی هر پژوهش عرفانی است در آثار او، به‌ویژه **حدیقه الحقیقه** کاربرد زیادی دارد و سنایی آن را در معانی گوناگون به کار گرفته است. در این نوشتار سعی شده است از سویی، معانی و مفاهیم واژه «نفس» در حدیقه، با نگاهی به دیگر مثنوی‌های سنایی و بعضاً اشاراتی به **دیوان**، مورد بررسی قرار گیرد و از سویی دیگر، تأثیر سنایی را در حد توان و «جهادالمقل» در این زمینه بر عطار و مولوی دریابیم.

* * *

همان‌گونه که گفته شد، یکی از درونمایه‌های شعر و اندیشه سنایی، مضامین و نکته‌های عرفانی است. در واقع از عصر سنایی به بعد است که مضامین عرفانی، رایج‌ترین مضامین شعر فارسی بوده است. در این عصر هر کسی که خواسته چند بیت طبع‌آزمایی کند بی‌اختیار به طرف این‌گونه مضامین رفته است، حتی اگر کوچک‌ترین اعتقادی به مبانی این‌گونه اندیشه‌ها نداشته باشد.^۳ «نفس» و «نفسانیات» یکی از این مضامین است که سنایی بخشی از اشعار خود را به آن اختصاص داده است. در شعر سنایی «نفس» بیشتر مترادف با «نفس اماره» و گاهی به معنای «ذات»، «جان» و «روح»، «تن» و «جسم» آدمی و گاهی نیز منظور از آن «نفس کلی» است که در مورد اخیر تحت نفوذ اندیشه و فلسفه یونانی به‌ویژه فلوطین (۲۷۰-۲۰۴م) بوده است.

به طور کلی سنایی در **حدیقه الحقیقه** برای نفس سه مرتبه قایل است: الف) نفس کلی، ب) نفس به معنای

۳. تازیانه‌های سلوک، ص ۴۲.

جان، روح و ذات انسان، ج) نفس اماره و مراتب آن:

الف) نفس کلی

در نظر سنایی نفس کل پس از عقل کلی و اولین مخلوق است. که البته این نظر وی با آنکه آغاز آفریده‌ها را عقل کل ذکر می‌کند تناقضی ندارد، چه در نظر او، عقل کل نتیجه صفت حق و اولین «مبدع» است و نفس کلی اولین مخلوق. به بیان دیگر، آفرینش عقل کل بلاواسطه و در نتیجه فیض صفت حق است و نفس کل مخلوق با واسطه. بر این اساس است که در آغاز **حدیقه**، خداوند متعال را «مبدع» عقل کل می‌شمارد و «باعث» نفس کلی؛ یکی اولین مبدع است و دیگری اولین مخلوق:

واهب العقل و ملهم الالباب
منشیء النفس و مبدع الاسباب
اختیار آفرین نیک و بد اوست
باعث نفس و مبدع خرد اوست

حدیقه، ص ۶۱

مالک الملک و پادشاه بحق
منشیء نفس و فاعل مطلق

مثنوی‌های سنایی (طریق التحقیق)، ص ۹۲، بیت ۲۱

این مراتب آفرینش از فلسفه یونانی تأثیر پذیرفته است. اما آنچه در آن، رنگ و روی اسلامی دارد «امر» است که هم اصل واژه و هم معنای نهفته در آن از کلام الله اقتباس شده است:

از پی بود زید و هستی عمرو
فیض حق را به واسطه آمد امر
تختۀ کلک نقش امر است او
دایه نفس زید و عمروست او

همان، ص ۱۰۹، بیت ۳۳۲-۳۳۳

و نفس کلی را وزیر و حاجب عقل کلی می‌داند، زیرا وزیر مشاور و نایب پادشاه و بعد از وی شخص اول کشور است و در نبود او حکم، حکم اوست. نفس کلی هم که بعد از عقل کل خلق شده همین ویژگی را دارد و در آفرینش جهان در رتبه دوم قرار گرفته است:

حس و اطباع خواننده او را میر
نفس کلی و را به سان وزیر

حدیقه، ص ۲۹۶

عقل شاه است و نفس حاجب او
در ممالک دبیر و نایب او

مثنوی‌های سنایی (طریق التحقیق)، ص ۱۱۰، بیت ۳۳۹

وی همچنین به معرفی اجمالی این اولین مخلوق می‌پردازد:

نفس و افلاک آفریده اوست
خنک آن کس که برگزیده اوست
چه عزیزی ز عقل و برخ او را
چه بزرگی ز نفس و چرخ او را
چرخ و آن کس که چرخ گردان است
آسیایی است و آسیابان است
حکم فرمان و عقل فرمان گیر
نفس نقاش و طبع نقش پذیر

حدیقه، ص ۹۰

نفس کلی و عقل کلی به منزله پدر و مادری هستند که افلاک را خلق می‌کنند و هستی جسم و روح ما نیز به سبب این دو است:

پدر و مادر جهان لطیف
نفس گویاشناس و عقل شریف
... مایه بخش سپهر و ارکانند
پیشکاران عالم جانند
سبب جسمت این دو جسمانی است
علت روح آن دو روحانی است

همان، ص ۳۰۵

در نگاه حکیم غزنوی عقل کل به منزلهٔ خامه است و نفس کلی به منزلهٔ دفتر. بر طبق این تمثیل عقل کل و نفس کل دو ابزار تکمیل کننده هستند که واسطه و اسباب اجرای امر خداوند شده‌اند:

هر چه استاد برنیشت و براند	طفل در مکتب آن تواند خواند
عقل شد خامه نفس شد دفتر	مایه صورت‌پذیر و جسم صور

همان، ص ۱۵۵

و در ادامه همین ابیات می‌گوید نزول و تعلق روح قدسی به نفس انسانی، آدمی را مانند عقل (کلی) پاکباز می‌کند. این نزول و بازگشت روح و همچنین بازگشت همه امور در ید قدرت خداوند است. و همه به سوی او بازمی‌گردند:

تا چو زو نطق مایه‌ای سازد	در ره روح قدس در بازد
روح قدسی به نفس باز شود	نفس چون عقل پاکباز شود
همچنین از بدایت ارکان	روش اوست تا نهایت جان
همه زی اوست بازگشت‌دهور	در نئی خوانده‌ای تصیرالامور

همان، صص ۱۵۶-۱۵۵

سنایی در شکایت از خلق زمانه چنین اذعان می‌دارد که خلقت نفس کلی و نفس انسانی همه، از ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد. خداوند نور خود را بر دل‌های همه انسان‌ها، اعم از مؤمن و مشرک و گبر تابانده است و حکمت و تفکر و تعلق و... را در نهاد آدمی قرار داده، اما وی شایستهٔ این رحمت و نعمت الهی نیست:

چون تو در ذات خویش حیرانی	ذات نفس‌آفرین کجا دانی
... نور او جسته در همه ابدان	شد چو خورشید بر همه تابان
... تو نه در خورد حال همدمی	آدمی صورتی نه آدمی
... و هم و فکر و خیال ازو دارد	در حقایق محال ازو دارد
نور او نفس را کند مدرک	در تن گبر و مؤمن و مشرک

مثنوی‌های سنایی (سنایی آباد)، ص ۵۲، بیت ۳۳-۲۵

در شعر سنایی، نفس کلی سرشتی از نور دارد و جسم و قسم و حد، که از ویژگی‌های عالم ماده است، در او راه ندارد و از جوهر و عرض (لوازم عالم ماده) به دور است:

گفتم ای ایزدت سرشته ز نور	وی ز عکس رخ تو دیو چو حور
... صفت برتر از نفس باشد	وصف کردن تو را هوس باشد
... برتر از جوهری و از عرضی	جمله کائنات را غرضی
گوهری کز تو قابل قوت است	برج خورشید و دُرَج یاقوت است

حدیقه، صص ۳۴۷-۳۴۶

از این سخنان معلوم می‌گردد که نفس کلی مخلوقی مجرد است. سنایی در ادامهٔ همین ابیات جواب نفس کلی را ذکر می‌کند و می‌گوید نفس کلی اولین مخلوق جهان است و خلقت آن با دیگر خلائق متفاوت است، مورد عنایت خاص پروردگارانند، جایگاه مستغرقان جمال قدمند، لاهوتیانی که از نقش عالم و آدم فارغند و اهل یقین محض هستند. بلبلان باغ انسند و ساکنان حظیرهٔ قدس، سنگ و کلوخ در آنجا همانند آدمیان هوشیار و جاندارند:

... گفت من دستگرد لاهوتم	قائد و رهنمای ناسوتم
... اول خلق در جهان ماییم	نه همه جای چهره بنماییم
... نظر حق به ماست از همه خلق	خلقت ما جداست از همه خلق

... همه مستغرق جمال قدم
... عندلیبان روضه انسد
فارغ از نقش عالم و آدم
ساکنان حظیره قدسند
تا به سنگ و کلوخ جان دارد
... هرچه در صحن او مکان دارد

همان، صص ۳۴۷-۳۴۹

همان‌طور که می‌بینیم آنچه سنایی دربارهٔ نفس کلی مطرح می‌سازد، آمیزه‌ای است از تفکرات حکمای یونان و دریافت‌های عارفان مسلمان. این امتزاج همان چیزی است که در آثار دیگر شاعران عارف و صوفی نیز می‌بینیم، به ویژه در کتاب‌های سخنوران قرن پنجم و ششم هجری.

سنایی در خصوص کارکرد این مخلوق در مجموعه آفرینش، نظرگاهی دوگانه دارد. در مواردی به موضع حکمای یونانی نزدیک شده و عقاید آنها را نقل می‌نماید و گاهی هم نگاهی مبتکرانه و در عین حال عرفانی به کارکرد نفس کلی در مجموعه آفرینش دارد. برای مثال، آنجا که می‌گوید نفس کلی، آینه‌ای دوروی است که رویی به عقل کل دارد و رویی به عالم ماده (صورت و هوش)، از طریق همین آینه است که انوار عقل کل - که لازمهٔ حیات جهان ماده است - به عالم شهادت منعکس می‌شود:

در عبارت کتاب مسطور است
اوست در سایهٔ پناه خرد
کدخدای نبی مرسل اوست
... هم دهنده است و هم ستاننده
متوسط میان صورت و هوش
رق منشور و بیث معجون است
حاجب بار بارگاه خرد
عقل ثانی و نفس اول اوست
هم پذیرای و هم رساننده
شده زین سو زبان و زان سو گوش

همان، ص ۳۰۸

سنایی در واقع، نفس کلی را به عنوان واسطهٔ فیض رسان عقل کل به عالم ماده معرفی کرده است. با عنایت به اینکه یک چنین نگرشی به نفس کلی دقیقاً در گفتارهای فلوطین یونانی هم آمده است، می‌توان گفت سنایی در این مورد به موضع حکمای یونانی تقرب جسته است. همچنین اینکه می‌گوید نفس کلی حجت خدا در جهان ماده است و کار رهبری و هدایت جهان ماده را به سوی مبدأ یگانه بر عهده دارد، باز آنقدر به موضع فلوطین نزدیک شده که اگر وی را ناقل باورهای فلوطین بدانیم، سخنی ناصواب نخواهد بود.^۴ او به تأسی از فلوطین می‌گوید همهٔ موجودات به نفس کلی بازمی‌گردند و نفس کلی میل و شوق برگشتن به اصل خود، یعنی عقل کل را دارد:

ساکن بزم او به صف نعال
... عقل شاه است و نفس حاجب او
نفس کل از برای کسب کمال
در ممالک دبیر و نایب او
زان نفس مایه می‌پذیرد نفس
قوت از فیض عقل گیرد نفس

مثنوی‌های سنایی (طریق‌التحقیق)، صص ۱۱۰-۱۰۹، بیت ۳۳۷-۳۴۰

نیز او راست:

در سرای صفت‌ناپذیر فنا
عقل در بند امر بنشسته
از پی رفعت قصور و بنا
نفس در شوق عقل دل خسته

حدیقه، ص ۳۱۱

(ب) نفس به معنای جان، روح و ذات انسان

۴. درآمدی بر فلسفهٔ فلوطین، صص ۱۵، ۱۸، ۳۷، ۷۶ و ۷۸.

حکیم غزنوی در بعضی موارد نیز نفس را به معنای جان و روح انسان به کار برده است:

هست ترکیب نفس انسانی	نفسی و عقلی و هیولانی
از دل و جان و نیروی فائت	حد او حی ناطق مائت
گل و دل دان سرشته آدم	این بر آن آن برین شده درهم

همان، ص ۳۸۲

این همان نکته‌ای است که پیش از این هم به آن اشاره شد. شاعران و نویسندگان با توجه به آموزه‌هایشان و آشنایی با آثار دانشمندان و بزرگان پیش از خود، این اندیشه‌ها و تأملات را در جای جای تصانیف خود بازنمایانده‌اند. خداشناسی و هستی‌شناسی همیشه بستری بوده است برای جلوه‌گر ساختن این تفکرات و اعتقادات. به طوری که مشاهده می‌کنیم سنایی نیز با متون حکمی و فلسفی آشنایی زیادی داشته است و بدیهی است یکی از دغدغه‌های ذهنی او هستی‌شناسی و خودشناسی باشد:

آنک او نفس خویش نشناسد	نفس دیگر کسی چه پرماسد
------------------------	------------------------

همان، ص ۷۲

نفس خود را میان حالت خویش	غرقه در قلزم خجالت خویش
---------------------------	-------------------------

همان، ص ۱۰۵

بر تو از نفس تو رحیم تر است	در شفاعت از آن کریم تر است
-----------------------------	----------------------------

همان، ص ۲۰۴

نفس کو مر تو را چون جاندار است	بی تو در جسم تو بسی کار است
--------------------------------	-----------------------------

همان، ص ۳۱۲

دم او قوت نفس انسان بود	دم او دام عمر حیوان بود
-------------------------	-------------------------

۱۹۹، بیت ۲۷۱

و دیگر:	مثنوی‌های سنایی (سیرالعباد الی المعاد)، ص ۱۹۹، بیت ۲۷۱
---------	--

چون تو در ذات خویش حیرانی	ذات نفس آفرین کجا دانی
---------------------------	------------------------

مثنوی‌های سنایی (سنایی آباد)، ص ۵۲، بیت ۲۴

سنایی بر این باور است که این نفس قابل انعطاف بوده و می‌توان آن را به میل و اراده خود درآورد و به هر سویی کشید. پس چه بهتر است که آن را به سوی کارهای خیر هدایت کنی و از افعال زشت و ناپسند دور سازی چراکه این نفس خوپذیر است:

با بدان کم نشین که بد مانی	خوپذیر است نفس انسانی
----------------------------	-----------------------

حدیقه، ص ۴۵۰

خواجه این خرده را مگر دانی	خوپذیر است نفس انسانی
----------------------------	-----------------------

همان، ص ۵۷۱

او فقط در چند مورد نفس را به معنی «تن» و «جسم» نیز آورده:

بی‌رفیق اینچنین ره هائل	رفته و کرده جسم را بسمل
همه در باخته ز خود الوان	نفس رفته بمانده جان و روان
کرده این نفس‌ها به جمله فدی	ساخته از قالب و نفوس غدی
روح صافی بمانده، تن رفته	صدق مانده به جای و فن رفته

همان، ص ۳۲۵

ج) نفس اماره و مراتب آن

سنایی برای نفس انسان چهار مرتبه اماره، لوازه، ملهمه و مطمئنه قائل است و می‌گوید جز نفس مطمئنه، بقیه مراتب دشمن انسانند^۵ و در جای دیگر، از دو نفس بهیمی و طبیعی یاد می‌کند^۶ که نفس بهیمی مبتین بعد حیوانی آدمی است و نفس طبیعی اشاره دارد به بعد انسانی او. همچنین وی از نفس حسی‌ای سخن می‌گوید که مایه گرفتاری آدمی در گرداب رذایل اخلاقی است و ظاهراً این نفس حسی همان بهیمه است و تعبیری ذوقی است از نفس اماره:

ای همه ساله هم به مایه دیو بوده از بهر طبع دایه دیو

ایزدت خواجه خرد کرده پس تو خود را غلام دد کرده

آنکه زو عقل کل بود کالیو چه کند نقش نفس و مایه دیو

سپس اعلام می‌دارد که عقل سلیم را با دیو نفس کاری نیست و اجتماع آنها در محلی واحد امکان‌پذیر نیست:

با دد و دیو عقل نامیزد کز دد و دیو عقل بگریزد

شو بپرداز خانه از خاین در بوند و ز دزد باش ایمن

از در بسته دیو بگریزد عقل خود با بهیمه نامیزد

سنایی در ادامه همین ابیات از پنج حس نفسانی انسان سخن می‌راند و با تمثیلی زیبا چنین بیان می‌دارد که بها دادن به این حواس پنج‌گانه و اسیر خواهش‌های نفسانی شدن عیشی است کوتاه و زودگذر:

نفس حسیت پنج در دارد روح عقلی یکی گذر دارد

خانه پنج در منافع راست خانه یک دری موافق راست

پنج حس پنج روزه دام تواند عقل و جان تا ابد غلام تواند

همان، ص ۳۷۶

و این حس برای تن پروری است و جان آدمی از آن بی‌نصیب است:

نفس حسی به خوردن ارزانی است غذی جان ز خون بی نانی است

همان، ص ۳۴۱

و برای رسیدن به معرفت و خداشناسی باید از این نفس حسی گذشت و تنها به رب‌العالمین توجه نمود:

چون گذشتی ز حد ظن و قیاس خوانمت بنده خدای شناس

مثنوی‌های سنایی (سنایی آباد)، ص ۵۳، بیت ۴۵-۴۲

از سر نفس خیز بهر خدای تا شوی دوشناس هر دو سرای

مثنوی‌های سنایی (طریق‌التحقیق)، ص ۱۲۴، بیت ۶۰۳

غالب بیانات سنایی در خصوص نفس مربوط می‌گردد به آنچه در کلام وحی از آن به نفس اماره تعبیر شده است. در مجموع، سنایی به دنبال آن است تا با ارائه تصاویر زشت و ناپسند از نفس اماره و اثبات دشمنی آن با روح متعال آدمی، مخاطبان خود را به ترک نسبی تمایلات نفسانی وادار نماید و در این راستا، گاه نفس اماره را به دزدی که با چراغ به دزدی می‌رود و لاجرم کالاهای گزیده دل و دین را به غارت می‌برد تشبیه می‌نماید و گاهی به حیوانات موذی و ددانی چون موش و پلنگ و سگ... و تأکید می‌نماید که این سگ نفس را باید کشت. تعبیر کشتن نفس را بعدها در آثار عطار و مولوی نیز می‌بینیم.

چو سگ آبستنی تو ای جاهل سگ دیوانه داری اندر دل

۵. دیوان، ص ۸۴

۶. همان، ص ۴۶۰

خوی و طبع بد سگان داری
سگ دیوانه را بکش به عذاب

همچو سگ توشه استخوان داری
زانکه اندر ره درنگ و شتاب

حدیقه، ص ۳۳۷

دزد خانه است نفس حالی بین
دزد ناگه خسیس دزد بود
چون ظفر یافت دزد بیگانه
باز چون دزد خانه در نگرد

زو نگه دار خانه دل و دین
دزد خانه نفیس دزد بود
نبرد جز که خرده خانه
همه کالای دوردست برد

و در ادامه می‌گوید متأسفانه با اینکه دشمن آدمیان خانگی است اما آنها از وجودشان در درون خود نا آگاهند که این غفلت و بی‌اطلاعی سبب می‌شود به راحتی تسلیم هواجس نفسانی شوند و مطیع و فرمانبر امر شیطان گردند:

از درونت پلنگ و موش بهم
غافل از کید و حیلت شیطان

تو همی خسی اینت چهل و ستم
کرده شیطان ز مکر قصد به جان

همان، ص ۴۷۱

فریدالدین عطار نیشابوری هم به مناسبت در اکثر گفته‌هایش گریز به سگ نفس می‌زند و حکایتی مناسب می‌آورد. او حکایت می‌کند: راهبی دیری بساخت و درش فروبست و روزنی قرارداد و خود به ریاضت بنشست. از قضا پیر ابوالقاسم همدانی بدانجا رسید، گرد دیر بگشت و راهب را آواز داد. جوابی نشنید. پیر آن قدر بانگ کرد که راهب ناگزیر سرش را از روزن بیرون کرد و گفت: از من چه می‌خواهی؟ ابوالقاسم گفت: می‌خواهم معلوم کنی که تو در این دیر به چه کاری؟ گفت: نفس خود را سگی گزنده می‌دیدم که بیهوده گرد شهر می‌گردید، در این دیرش زنهانی کردم تا در پوستین خلق نیفتد:

تو نیزش بند کن تا هر زمانی
نگردد گرد هر شوریده جانی

منطق‌الطیر، بیت ۱۸۵۷-۱۸۷۱

مولانا نیز در دفتر ششم مثنوی چنین گفته است:

زین سبب می‌گویم ای بنده فقیر

سلسله از گردن سگ بر مگیر

گر معلم گشت این سگ، هم سگ است

باش ذلت نفسه کو بدرگ است

مثنوی، ج ۴۸۵۸/۶-۴۸۵۹

خداوند همه انسان‌ها را به راه کمال و سعادت هدایت کرده است. اما آدمی تابع خواهش‌های نفسانی خود است تا امر خداوند. آنچه که ما را به سوی جور و ستم و سایر افعال نکوهیده رهنمون می‌کند، همین امیال و خواهش‌های نفسانی ماست. هر کس که مطیع امر خدا باشد به سود خود کار کرده است و هر که گمراه شود به زیان خود. «مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا»^۷.

آنچه ما را به ظلم شد باره

بود از نفس شوم اماره

او تو را راه راست بنمودست

گر تو بر ره روی تو را سودست

گر به بد نفس تو شود مایل

اینست ظلمی عظیم و بس هایل

حدیقه، ص ۶۳۹

البته انسان‌ها آگاه نیستند که این نفس اماره، که دائماً همنشین ماست، چه ماهیتی دارد، اما باید دانست آنچه که ما را به بدی‌ها و زشتی‌ها سوق می‌دهد و از کارهای پسندیده و نیکو باز می‌دارد همین نفس اماره است:

۷. سوره اسراء، آیه ۱۵.

نفس اماره را ندانی چیست
نفس بس کافر است اینت بس
سر برون بر ز خط فرمانش
چون تو محکوم نفس خود باشی

گاه و بیگاه همنشین تو کیست
شدی تابعش زهی ناکس
جد کن تا کنی مسلمانش
به یقین دان که نیک بد باشی

مثنوی های سنایی (طریق التحقیق)، ص ۱۱۶، بیت ۴۶۰-۴۵۷

سنایی در ادامه همین بحث می گوید که در وجود انسان ها دیو و فرشته مسکن دارند اگر روی به اعمال پسندیده کنی، نهاد تو ملکی می شود و در روز رستاخیز با فرشتگان محشور می شوی و اگر به افعال نکوهیده و زشت بپردازی همدم انسان های خوک صفت و نادان می شوی و حشر تو در قیامت با آنها خواهد بود:

در تو هم دیوی است و هم ملکی
ترک دیوی کنی ملک باشی
... تا که دیوت بود به راه دلیل
تا ز آلابش طبیعی پاک
گر فرشته صفت شدی ز اینجا

هم زمینی بقدر و هم فلکی
شرف برتر از فلک باشی
نکند با تو همراهی جبریل
شوی، نشوی تو بر افلاک
با فرشته است خشر تو فردا

همان، صص ۱۱۷-۱۱۶، بیت ۴۸۳-۴۶۱

راه های ریاضت و تهذیب نفس اماره:

حکیم سنایی برای مقابله و مقاومت کردن در برابر این نفس شوم اماره راهکارهایی را به ما می آموزد. او با ارائه برنامه های عملی از قبیل ریاضت و تهذیب نفس، به مخاطبان خود هشدار می دهد که حتی برای یک لحظه نباید از این دشمن درونی غافل ماند:

زان همی دیو نفس در تو دمد

تا ز عقل و هوش تو برمد

حدیقه، ص ۱۸۴

زیرا نفس نافرمان دشمن انسان هاست:

هر که او پیشه راستی دارد

نقد معنی در آستی دارد

تا در این رسته ای که مسکن توست

نفتست ار کجرو است دشمن توست

مثنوی های سنایی (طریق التحقیق)، ص ۱۲۷، بیت ۶۵۸-۶۵۷

دوری از تکبر و خودخواهی یکی از راه های مبارزه با نفس است، سنایی می گوید خودبینی و خودپسندی برخاسته از خواهش نفسانی است، پس برخیز و نفس اماره را به یک سو بکن، زیرا اگر اندکی هم از این نفس همراه تو باشد، تو را از نیل به مقصودات بازمی دارد:

همه خود ز خویشان کم کن

وانگه آن دم حدیث آدم کن

تا بود نفس ذره ای با تو

نرسی هیچ گونه آنجا تو

نفس را آن هوا نسازد هیچ

خیز و بی نفس راه را ببسیج

حدیقه، ص ۱۳۲

ریاضت دادن نفس مهم ترین شرط گام نهادن در راه طریقت است. سنایی می گوید سالک راه طریقت کسی است که افسار نفس اماره اش در دستش است و در آفاق و انفس سیر و سلوک کرده است:

مرد این راه گام زن باید

بی مراد و هوس مگر شاید

گشته بر نفس قادر و قاهر

سفری کرده باطن و ظاهر

مثنوی‌های سنایی (سنایی آباد)، ص ۷۰، بیت ۳۶۹-۳۶۸

پس اولین قدم در راه خداشناسی تهذیب نفس است و روح را باید از این خواهش‌ها و امیال انفسانی آزاد کرد تا چون فرشتگان نهادی پاک داشت:

بسته بند و حبس و ارکانم پای برتر نهاد نتوانم
نشود نفس خاکی ام فلکی تا نگردد نهاد من ملکی

مثنوی‌های سنایی (طریق‌التحقیق)، ص ۹۷، بیت ۱۰۸-۱۰۹

نکته قابل توجهی که وی در باب مبارزه با نفس بیان می‌کند اینکه در هر حال نفس اماره جزئی از انسان است (دشمنی خانگی است) و نمی‌توان آن را به کلی از خود دور کرد. بنابراین رفتار سالک با نفس اماره باید همچون رفتار طبیعی باشد با بیمارش تا زمانی که این بیمار به مرور ایام معالجه گردد:

گفت دانا که با تو اینجا کیست بر سر کوه پایه حالت چیست
گفت زاهد که نفس من با من هست روز و شب اندرین مسکن
نتوانم ز وی جدا گشتن چه کنم چاره رها گشتن
گفت با زاهد آن ستوده حکیم نفس افعال بنا کند تعلیم
هست بیمار نفس و من چو طبیب می‌کنم روز و شب ورا ترتیب
... ساعتی نفس چون شود در خواب من کنم یک دو رکعتی به شتاب
پیش از آن کو ز خواب برخیزد همچو بیمار در من آویزد
یک دو رکعت بی او چون بگذارم بعد از آن نفس گشت بیدارم
مرد دانا چو این سخن بشنید جامه بر تن ز وجد آن بدرید

حدیقه، صص ۱۳۴-۱۳۵

جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولانا در تفسیر حدیث «اعدی عدوک الذی بین جنبیک»، که بیان می‌کند نفس اماره دشمن خانگی است، می‌گوید این دشمن درونی تو، عذاب اخروی را آسان جلوه می‌دهد. هواجس درونی تو چون سحر و جادویی هستند که انسان را دچار دوگانگی می‌کند و خوب‌ها را زشت و زشت‌ها را خوب نشان می‌دهد:

در خبر بشنو تو این پند نکو بین جنبیکم لکم اعدی عدو
طمطراق این عدو مشنو گریز کو چو ابلیس است در لیج و ستیز
بر تو او، از بهر دنیا و نبرد آن عذاب سرمدی را سهل کرد
... زشت‌ها را نغز گرداند به فن نغزها را زشت گرداند به ظن
آدمی را خر نماید ساعتی آدمی سازد خری راه، و آیتی
این چنین سحر درون توست و سیر ان فی الوسواس سحراً مستتر

مثنوی، ج ۳/۴۰۶۶-۴۰۷۴

شیخ شیراز، سعدی، هم این تعبیر را به کار برده است:

تو با دشمن نفس همخانه‌ای چه در بند پیکار بیگانه‌ای

بوستان، بیت ۲۸۷۵

وی همچنین در تأویل حدیث مذکور حکایت زیبایی را در باب هفتم گلستان (در تأثیر تربیت) به این موضوع اختصاص داده است: «بزرگی را پرسیدم در معنی این حدیث که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک. گفت به حکم آنکه هر آن دشمنی را که با وی احسان کنی دوست گردد مگر نفس را که چندان که مدارا بیش کنی مخالفت زیادت کند.

فرشته‌خوی شود آدمی به کم خوردن و گر خورد چو بهایم بیوفتد چو جماد
مراد هر که بر آری مطیع امر تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد»

حکیم سنایی رفاه و آسایش را برای نفس اماره به هیچ عنوان جایز نمی‌داند؛ چه بر این باور است که مادام که نفس اماره رنجور بماند چاکر درگاه عقل و دل است و اگر در رفاه و آسایش باشد، بر انسان امیر گشته و موجبات نابودی او را فراهم می‌کند^۸. اما آدمی به خاطر حفظ مال و جان خود به جای اینکه به حضرت باری تعالی توکل کند، به ابزارهای مادی خود تکیه دارد و این تمایلات نفسانی سبب تاریک شدن دل و تیره شدن روح می‌گردد:

من بگویم تو را به عقل و به هوش گر ببندی تو پند من در گوش
سگ و زنجیر چون به دست آری آهوی دشت را شکست آری
پس بدین اعتقاد و این اخلاص از برای معاش و کسب خلاص
اعتماد تو بر سگ و زنجیر بیش بینم که بر سمیع و بصیر
نور ایمانت را در این بنیاد آهنی و سگی به غارت داد

حدیقه، صص ۷۵-۷۴

ولیکن اگر انسان بتواند بر این تمایلات نفسانی غلبه کند، نفس تاریک و سیاه او به دل تبدیل می‌شود که جایگاه انوار الهی و فیوضات ربانی است:

در تن تو چو نفس تو بگداخت دل به تدریج کار خویش بساخت
با نیاز آنگهی که گردی یار دل بر آرد ز نفس تیره دمار
خان و مانش همه براندازد در ره امتحانش بگدازد
در درون تو، نفس دل گردد زان همه کردها خجل گردد

همان، ص ۱۱۳

در فرجام، از شیخ بصره بشنویم که چگونه با ریاضت، نفس اماره‌اش را تهذیب داده و دل را پیراسته، و در مقابل هر خواسته آن چگونه عمل کرده است:

بود پیری به بصره در زاهد که نبود آن زمان چنو عابد
گفت هر بامداد برخیزم تا از این نفس شوم بگریزم
نفس گوید مرا که هان ای پیر چه خوری بامداد کن تدبیر
باز گو مر مرا که تا چه خورم منش گویم که مرگ و درگذرم
گوید آنگاه نفس من با من که چه پوشم بگویمش که کفن
بعد از آن مر مرا سؤال کند آرزوهای بس محال کند
که کجا رفت خواهی ای دل کور منش گویم خموش تا لب گور
تا مگر برخلاف نفس نفس بتوانم زدن ز بیم عسس...

همان، ص ۱۳۳

نتایج و فواید مبارزه با نفس اماره

حکیم سنایی در مواردی هم برای تأثیر بیشتر خواننده و مخاطبش از فواید و ثمرات مبارزه با نفس اماره سخن می‌گوید: دور شدن غم و اندوه از نهاد آدمی و روی نمودن فضل الهی، قرب به حق، محشور شدن با فرشتگان،

۸. دیوان، ص ۲۲۶.

برخورداری از نعمت‌های بهشتی، دست یافتن به ادراک حقیقی و سرانجام عیش آسوده، از ثمرات مبارزه با نفس است:

زیر پای آر گوهر کانت
تا به دست آید آب حیوانت
با دل و جان نباشدت یزدان
هر دو نبود تو را هم این و هم آن
نفس را سال و ماه کوفته دار
مرده انگارش و به جا بگذار
چون تو فارغ شدی ز نفس لثیم
برسیدی به خلد و ناز و نعیم

همان، صص ۱۱۶-۱۱۷

خیز و تردامنی ز خود کن دور
آتش اندر غم و زحیر زنی
ور نه نبوی در آن جهان معذور
گر کنون نفس را به تیر زنی

همان، ص ۱۳۷

ندهد سوی حق نماز جواز
زاری و بی‌خودی طهارت توست
چون بکشتی تو نفس را در راه
چون طهارت نکرده‌ای به نیاز
کشتن نفس تو کفارت توست
روی بنمود زود فضل اله

همان، ص ۱۳۹

هر که اینجا هوای نفس بهشت
دان که آنجاست دیو هوای بهشت

همان، ص ۶۷۲

و هر کس در مقابل نفس اماره خود ایستادگی کند و آن را نابود سازد، پادشاه عرش و ملکوت می‌شود و بر جایی تکیه خواهد زد که مسندش ابدی و جاودانه است:

پیش یا جوج نفس خود سد باش
پیش افعیش چون زمرّد باش
هر که را چار طبع شد فرشش
چار بالش نهند بر عرشش
هر که حبّ جاه و مال برست
رفت و بر مسند ابد بششت

همان، ص ۴۷۲

عطار نیشابوری نیز در همین مضمون چنین گفته است: تو ای انسان، خلیفه خدا بر زمین هستی ولی به دلیل اینکه نفس تو بر جانت غلبه یافته، در پرده پندار مانده‌ای و مسند پادشاهی را به راحتی از دست داده‌ای:

نه مسجود ملائک جوهر توست؟
خلیفه زاده‌ای گلخن رها کن
... به مصر اندر برای توست شاهی
از آن بر ملک خویش نیست فرمان
نه تاجی از خلافت بر سر توست؟
به گلشن شو گدا طبعی قضا کن
تو چون یوسف چرا در قعر چاهی
که دیوی هست بر جای سلیمان

اسرارنامه، بیت ۱۶۰۶-۱۶۰۲

مولوی نیز بر آن است که هر گاه آدمی با تیغ ریاضت، نفس اماره پرخوار خود را ذبح کند، روح لطیف او که از اسرار غیب با خبر است به حیات معنوی خود می‌رسد. پس بهتر آن است که انسان هر چه سریع‌تر گاو نفسش را بکشد (تعبیری که مولانا در این حکایت به کار برده است)، تا از این خواب غفلت بیدار شده و روحش زنده و هوشیار گردد:

چونکه کشته گردد این جسم گران
جان او بیند بهشت و نار را
وا نماید خونیان دیو را
گاو کشتن هست از شرط طریق
زنده گردد هستی اسرار دان
باز داند جمله اسرار را
وا نماید دام خدعه و ریو را
تا شود از زخم دَمَش جان، مفیق

گاو نفس خویش را زوتر بکش

تا شود روح خفی زنده و بهُش

مثنوی، ج ۲/۱۴۴۲-۱۴۴۶

در حدیقه سنایی، همواره ردایلی اخلاقی مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است. سنایی این خوی‌های بهیمی را در بنیاد نفس اماره می‌داند. او همچنین هنگام ترسیم صورت آز و حرص و خشم و شهوت و حسد و... از عناصر تصویری چون مار، سگ، گربه، گرگ و... بهره می‌گیرد و معتقد است که این خوی‌های زشت و ناپسند در وجود آدمی است و هر کدام دری هستند از درهای دوزخ:

خاک بر سر بمان و باد به دست	آز را از درون خود پیوست
نشود جز به خاک سیر شکم	«آز» را «مار» دان که در عالم
که پی «سگ» دم است و «گربه» سر است	صورت «طمع» که آفت بشر است
نجس و آبریز و آتش خوار	«ظلم» را چون «سگان» و «دیو» انگار
«سگ» لاشه است و دیو آتش پاش	«خشم» در زیر خانه نقاش
بال مسعود و پای منحوس است	صورت «آرزو» چو «طاووس» است
«گرگ» یوسف درو فریخته خوار	هست نقش «حسد» سوی احرار
تیش او را و تابش اندر جمع	هست شکل «ریا» چو صورت «شمع»
شکل «کناس» و «اکمه» و «ابکم»	هست در چشم «کبر» نقش و حشم
قبه شش جهت در آینه	نقش اعجاب هست در سینه
همه در پرده حواس تواند...	همه در نفس ناسپاس تواند
شهوت و خشم از درون جسد	آز و کبر است و بخل و حقد و حسد
عاقلان نامشان چنین کرده	هفت در دوزخند در پرده

حدیقه، صص ۳۹۶-۳۹۷

سنایی در میان ردایلی اخلاقی، بیش از همه درباره «حرص» و «آز» سخن گفته است. حرص باعث قهر خدا می‌شود و خواب و خور را از آدم می‌گیرد. حرص چون سفره‌ای رنگین اما خالی است و مانند سراب است، آز هم کدخدایی است که بی‌خانه است. آدمی از این خانه هیچ خیری ندیده و از سفره آن هیچ‌گاه سیر نگشته است؛ فقط سیلی خورده آن بوده است. وی در فرجام باز هم تکرار می‌کند که این حرص و آز از درهای دوزخند:

حرص و آز است مایه تیمار	حرص بگذار و ز آز دست بدار
عاقل از وی بدان نساخت پناه	حرص را ز آنکه قهر خواند اله
خوان زرین و هیچ نان نه بر او	نقش رنگین و هیچ جان نه در او
تو حقیقت شنو که گرسنه مرد	... هر که را دیو حرص مهمان برد
کدخدایی است خانه پرهیچی	آز پر باد چون درو پیچی
دیده سیلی و هیچ سیری نه	... خلق از این گرد خوان دیرینه
یک شکم نان سیر بر خوانش	تا قیامت نخورده مهمانش
صورتش سوی عقل شهوت و آز	این دو در دوزخ از درون تو باز

همان، صص ۴۳۲-۴۳۳

این هفت در دوزخ، چه در صورت ظاهری و چه در صورت باطنی، بت‌هایی هستند که متأسفانه آدمی آن را قبله خود قرار داده است و چون معبود می‌پرستد، بی آنکه بداند در چه آفت‌هایی فرو رفته است:
لیک حرص و غرور و شهوت و کین حسد و بغض و آنچه هست چنین

هر یکی آفت از درون نهاد

هست یک بت به صورت و بنیاد

همان، ص ۵۸۸

و دیگر:

اندرو حلقه حلقه مردم کهل

دیده شد جمله یکدگر را اهل

جانشان دود و جسمشان شرری

قبله شان نفس و دینشان سمی

همه قانع به لقمه و شهوت

دور از افساد و دور از آفت

مثنوی‌های سنایی (سیرالعباد الی المعاد)، ص ۲۰۵، بیت ۳۵۵-۳۵۳

حکیم غزنه در تصویری که از دنیا ارائه می‌دهد، آن را خانه‌ای شکسته و زیر و زبر شده می‌داند که پر از سگ و مردار است. ظاهرش مهر است و باطنش کینه؛ اما آدمی فقط ظاهر آن را می‌بیند و به ذات و باطنش توجهی ندارد. این کوردلی انسان به خاطر وجود نفس اماره است که ما را به آنچه که مشاهده می‌کنیم سوق می‌دهد. آدمی دنیای این جهانی و مادی را اصل و مبنا قرار داده و هیچ‌گونه ارزشی برای سرای دیگر قائل نیست. باری، از هواجس نفسانی خود بی‌خبریم، در حالی که حرص و شهوت دنیا را در دیدگان ما آراسته و پرده غفلت بر گوش‌هایمان نهاده است:

چیست دنیا و خلق و استظهار

خاکدانی پر از سگ و مردار

هست مهر زمانه با کینه

شیور دازد میان لوزینه

... این جهان زان جهان نمودار است

لیکن آن زنده اینت مردار است

چون یکی بحر دانش آن به شرف

آخرش درج در و اول کف

خانه‌ای دان شکسته زیر و زبر

نقش دیوار پر درخت و سپر

نه درختیش میوه آرنده

نه سپر مرگ بازدارنده

راز دل هردو بر تو بنموده

تو به غفلت ز هر دو نشنوده

... راز این کلبه نفس غماز است

عقل کل باز خانه راز است

نچنی برگش ار چه با برگ است

پس دویدنش حسرت و مرگ است

حدیقه، صص ۴۳۴-۴۳۳

و برای رهایی از این نفس غماز سفارش می‌کند که تعقل و تفکر می‌تواند روشنگر راه انسان باشد و او را از زشتی‌ها و مصایب روزگار برهاند:

به در عقل گرد تا برهی

از بلاها و زشتی و تبهی

مرد را عقل به بود دستور

ورنه ماند چو ابلهان مغرور

همان، ص ۴۳۴

سنایی در جای دیگر سبب خشم و شهوت را از دغدغه‌های مادی می‌داند و چنین می‌گوید که مرد شهوت‌پرست از بت‌پرست بدتر است و بنده شهوت بودن بدتر از بنده عزی و منات بودن است. خشم و شهوت سبب نابودی عقل می‌شوند، این خوی‌های زشت هر کدام از سویی انسان را به سوی خود می‌کشد. وی همچنین جوهر انسان را خلیفه الهی و مرز میان انسان و حیوان را در همین خوی زشت می‌داند. انسان اشرف مخلوقات است و نباید برای لذات مادی به خواری و پستی تن دهد:

سبب خشم و شهوت از لقمه است

آفت ذهن و فطنت از لقمه است

مرد شهوت‌پرست را در خیم

بتر از بت‌پرست خواند حکیم

بنده بطن و لذت و شهوات

بتر از بنده عزی و منات

خشم و شهوت خصال حیوان است

علم و حکمت کمال انسان است

تو به گوهر خلیفه‌ای ز خدای
... سر به حکم خدای خویش درآر
... پسر خواجه همه حیوان

بر خری و سگی فرود می‌یای
تا مگر آدمی شوی یک بار
زشت باشد غلام جامه و نان

همان، صص ۳۷۸-۳۷۹

ویژگی‌های نفس اماره

الف) نفس اماره دو روی است:

نفس توست آنکه کفر و دین آورد
بی تو خوش با تو هست بس ناخوش

لاجرم چشم رنگ بین آورد
به در انداز خواجه گریه ز کش

همان، ص ۱۱۲

ب) نفس اماره بی‌دین و کافر است:

کین نه زتار بلکه زنه‌ار است
از پی قهر نفس بی‌دینم
تا بداند که گبر بی قدر است

روضه روح را چو انهار است
بستن گستی است ایینم
کار او پیش صدر دین غدر است

همان، ص ۴۸۶

ج) اندیشه و رای نفس اماره باطل و نادرست است:

زانکه نفس ار چه گوهری است شریف
دل بدو داده‌ام که حق پرورد
دین نیابی گرت غم بدن است

کار او باطل است و رای سخیف
باز گردد به سوی حق پر درد
زانکه کابین دین طلاق تن است

همان، ص ۴۱۰

د) نفس اماره در مقابل شرع قرار می‌گیرد:

شرع او روح عقل روحانی است
چون سران بهر چشم زخم بزن
هر کجا شرع روی خویش نمود
... رای شرع آنکه نفس را سوزد

رای تو یار دیو نفسانی است
عقل را پیش شرع او گردن
رای در گرد سم او فرسود
رای عقل آنکه شعله افروزد

همان، ص ۲۰۳

همان‌طور که دیدیم «شریعت» در نظر سنایی جایگاه و مرتبه‌ای والا دارد، چنان‌که عقل را در مرتبه پایین‌تر از دین قرار می‌دهد و می‌گوید اندیشه و قیاس با شرع قدرت مقابله و برابری ندارد. رای و اندیشه شریعت، پیش از هر چیز، کشتن نفس اماره است و تا در طریق شریعت نباشی، از نفس شیطانی خود ایمن نخواهی بود:

ای ستم کرده بر تو شیطان
تا ز شیطان خود شوی ایمن

مانده در ظلمت سقر جانت
شرع را شحنه ولایت کن

مثنوی‌های سنایی (طریق‌التحقیق)، ص ۹۹، بیت ۱۴۶-۱۴۷

او حتی عقلی را در برابر نفس قرار می‌دهد که شریعتمدار و تابع و وارث دین الهی باشد:

جوهری همچو عقل باید و بس
وارث رسم شرع و دین باشد

کز پی نفس کم زند چو نفس
از ازل تا ابد چنین باشد

حدیقه، ص ۲۹۷

نفس اماره در مقابل عقل:

سنایی نفس اماره را چونان پیشینیان خود در مقابل عقل آورده و گوید: عقل راه راست را به آدمی نشان می‌دهد و او را از افتادن در دوزخ می‌رهاند. خرد رهنمون سعادت ابدی است اما خواهش‌های نفسانی انسان را به پرتگاه عذاب و آتش می‌اندازد و تأکید می‌کند که او نباید فریب نفس عشوه‌گر را بخورد. این اندیشه سنایی برخاسته از اعتقادات دینی وی است:

از کژی دور باش و کاژ مباح	چون نه‌ای عود خیره ناژ مباح
که کژی نفس عشوه‌آگین راست	راستی عقل عافیت‌بین راست
خرد از بد تو را نجات دهد	خرد از دوزخت برات دهد
جاهلی کفر و عاقلی دین است	عیب‌جو آن و غیب‌گو این است
کشد این را هوا سوی سچین	برد آن را خرد به علیین
منگر آن تات بد چه فرماید	آن نگرشکات خرد چه فرماید

همان، صص ۳۰۶-۳۰۵

۱۳-۱۵ شهریور ۹۲

در جای دیگر می‌گوید: تابع عقل روحانی و روح انسانی شدن، آدمی را از خواهش‌های نفسانی رها می‌سازد:

از سر اختیار نفسانی	برتری از مقام شهوانی
خویشتن بر هوای نفس میند	تبع عقل و روح شو یکچند

مثنوی‌های سنایی (کارنامه بلخ)، ص ۱۴۹، بیت ۱۰۸-۱۰۷

حکیم غزنوی از زبان عقل به نفس، و از برترهای عقل به نفس اماره و آژ، که یکی از شاخه‌های اصلی نفس اماره است، سخن گفته و نفسانیات آدمی را چون حیواناتی مانند خوک و خرس دانسته است:

عقل مر نفس را دهد پیغام	کای ز من مر تو را درود و سلام
هر که مر عقل را بینوید	از حدیش همه نکت روید
مرد عاقل همیشه تندر است	مرد جاهل ذلیل و غمخوار است
دل جاهل ز طمع باشد پر	طمع از مال خلق جمله ببر
آز خود را به زیر پای در آر	عقل را جوی و جهل را بگذار
آز چون اژدهاست مرد خوار	تا نداری تو آژ خود را خوار
آز مانند خوک و خرس شناس	آز بگذار و از کسی مه‌راس

حدیقه، ص ۲۹۷

همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد، سنایی نفس حسی را مترادف با نفس بهیمی و در برابر روح عقلی آورده و بر این باور است که این نفس حسی (اماره) دنیایی و فانی است و بقایی ندارد، پس آن را رها کن. عقل و جان را دریاب که بنده و غلام همیشگی و جاوید تو هستند:

نفس حسیت پنج در دارد	روح عقلی یکی گذر دارد
خانه پنج در منافق راست	خانه یکی دری موافق راست
پنج حس پنج روزه دام تواند	عقل و جان تا ابد غلام تواند

همان، ص ۳۷۶

نفس اماره در مقابل علم:

حکیم سنایی علم را وسیلهٔ تکامل و مایه زیبایی حقیقی انسان شمرده و حیات معنوی دل و جان را در گرو تحصیل علم دانسته است.^۹ وی معتقد است که علم نیز چون عقل انسان را به مراتب الهی و جایگاه واقعی انسانی می‌رساند. علم می‌تواند صفات رذیله انسان را از بین برده و فضایل را جانشین آن کند:

علم سوی دَرِ اِلَه بَرَد نه سوی مال و نفس و جاه برد

همان، ص ۳۱۵

علم خوان گرت زادمست رگی زانکه شد خاص شه به علم سگی
از صفات سگی تهی کن رگ ورنه در رستخیز خیزی سگ

همان، ص ۳۱۸

و به مخاطب خود می‌گوید نفس را با علم یاری دهید:

جسم را جان و بردباری ده نفس را علم بخش و یاری ده

همان، ص ۲۹۵

نفس اماره در مقابل عشق:

عشق در نظر سنایی، حقیقتی مجرد و روحانی است که تنها از طریق اتصال با آن و بر اساس معرفتی شهودی می‌توان آن را شناخت.^{۱۰} بر این اساس است که می‌گوید عشق و ایمان چشیدنی است.^{۱۱} نفس در برابر عشق چون نقشی ثابت است که از خود هیچ حرکتی ندارد، اگرچه رنگارنگ و متلون است، اما ساکن و بی‌جان است:

عقل و نفس و طبیعت از پی زیست همه در جنب عشق دانی چیست
نفس نقشی و عقل نقاشی طبع گردی و عشق فراشی
عقل چون نقش بست نفس سترد عشق چون روی داد طبع بمرد
خلق را تا ز عشق معزولی است جستن و جستن این دو مشغولی است

همان، ص ۳۳۱

و در جای دیگر در بی‌منزلیت نفس می‌گوید که نفس مانند سگ است و عشق چونان صاحبخانه؛ زیرا سگ را برای نگاهبانی خانه می‌گمارند که از خانه محافظت کند:

نفس در پیش عشق سگداری است نفس در راه عشق بیکاری است

همان، ص ۳۳۶

پیر نیشابور، عطار، نیز از این تعبیر در آثار خود بسیار استفاده نموده است. او نیز بر این باور است که این سگ

۹. حدیقه، صص ۳۱۵، ۳۷۸.

۱۰. دیوان، ص ۴۹.

۱۱. حدیقه، ص ۲۰۳.

نفس دشمن توست. او را قوت مده و نیرومندش مکن، قوتی که برای تقویت نفس خوری بر تو حرام است. دل را تقویت کن تا روزی ات حلال گردد:

دشمن تو است این سگ و از سگ بتر چند سگ را پروری ای بی‌خبر

مصیبت‌نامه، ص ۱۸۲

و در *منطق‌الطیر* می‌گوید:

نفس سگ را خوار دارم لاجرم عزت از من یافت افریدون و جم
نفس سگ را استخوانی می‌دهم روح را زین سگ امانی می‌دهم
نفس را چون استخوان دادم مدام جان من زان یافت این عالی مقام

منطق‌الطیر، بیت ۹۲۳-۹۲۲، ۹۲۰

محمدرضا شفیعی کدکنی در مورد تشبیه نفس به سگ می‌گوید: «سگ نفس از تعبیرات رایج صوفیه است، از آن روی که پیوسته در طلب دنیاست و دنیا مرداری است که سگان طالب آنند. عقیده بر این بوده است که سگ، مردار را از گوشت مرده خوشتر دارد.»^{۱۲}

چون تو دایم نفس سگ را پروری کم نه آید از مخنث گوهری

همان، بیت ۱۹۳۳

سنایی از زبان عارف بی‌باک، حسین بن منصور حلاج می‌گوید کسی که از نفس اماره بگریزد، عشق در شریان‌های خون او جاری می‌شود و در دلش جای می‌گیرد:

خواجه آنکه که راز مطلق گفت رسن اندر گلو انالحق گفت
کانکه از بیم نفس بگریزد عشق با خون دل درآمیزد

حدیقه، صص ۳۵۲-۳۵۱

در *الهی‌نامه* عطار نیز می‌خوانیم که حسین بن منصور حلاج، پسر را گفت: نفست را به چیزی مشغول بدار و گرنه او تو را به صد ناکردنی در بند کرده و بر تو مسلط خواهد شد. سگ نفس زمانی که سیر شود زبانش به غیبت، گرسنه می‌گردد و خلقی را به کشتن می‌دهد:

پسر را گفت حلاج ای نکوکار به چیزی نفس را مشغول می‌دار

وگرنه او تو را معزول دارد به صد ناکردنی مشغول دارد

که تو در ره نه‌ای مرد قوی ذات که تنها دم توانی زد به میقات

تو را تا نفس می‌ماند خیالی بود در مولشش دادن کمالی

اگر این سگ زمانی سیر گردد عجب این کار کاینجا شیر گردد

الهی‌نامه، بیت ۵۹۱۸-۵۹۱۰

۱۲. *منطق‌الطیر*، ص ۵۴۹.

به هر حال حکیم سنایی مضمون عشق و نفس و رابطه آن دو را رها نکرده و در *عشق نامه* (بیت ۵۶) آورده و در دنباله سخن خود گفته هنگامی که انسان از حجاب‌های نفسانی و هواجس شیطانی رها شود، عشق در دل او متجلی می‌شود، که این امر مستلزم صبر و تحمل بسیار است:

نفس او در حجاب بسیار است	به کمند هوا گرفتار است
چون حجب مرتفع شود یکبار	جلوه عشق آورد در کار
پس از آن روی سوی عشق آرد	آرزوها تمام بگذارد
لیک عمری بود در آن ز سری [سیری؟]	تا شود نفس از مراد بری

مثنوی های سنایی (عشق نامه)، صص ۲۲-۲۱، بیت ۶۲-۵۹

سنایی در همین مثنوی از طریقت عاشقی و شرایط آن نیز سخن رانده است و معتقد است که انسان تا زمانی که از تعلقات مادی و دنیوی خود رهایی نیابد، ملازم درگاه عشق نخواهد شد. او باید لذات نفسانی را به یک سوی نهد و تمام توجه خود را به سوی عشق جلب کند. این لذات نفسانی همانا ریاهها، آرزوها، طمعها، خویشتن‌بینی‌ها و... هستند که حجاب‌های نفسانی انسانند و او را از رسیدن به درگاه معشوق بازمی‌دارند و همچنین مانع تجلی عشق در دل انسان می‌شوند. زیرا که دل انسان مملو از هواجس شیطانی است و به همین سبب تیره و تار گردیده. پس وی باید این خواهش‌های نفسانی را از دل بزدايد تا عشق در خانه دل او متجلی شود و لایق درگاه عشق شود:

عاشق از بند خلق تا نرهد	هرگز از ورطه ریا نرهد
روی او مانده در ریا زانست	کز ملامت هنوز ترسانست
... گر تعلق بریده گردد پاک	از ملامت ندارد آنکه پاک
تا نشد عشق را به کلی رام	بر نخیزد تعلقات تمام
... دل که امید آرزو دارد	دایماً در سه قبله رو دارد
تا مرادات خویش دارد دوست	نفس معشوق و خلق قبله اوست
... دست از این علت ار برافشانند	صاحبش از ریا بری داند
تا هنوزش به خود نظر باشد	در طریق ریا گذر باشد
همت با علتش ریا پیوست	از ریا رست اگر ز علت رست

همان، صص ۲۹-۲۸، بیت ۲۰۴-۱۸۲

عطار نیشابوری نیز در حکایت «شیخ صنعان» می‌گوید در نهاد همه انسان‌ها این نفس اماره (که عطار از آن به خوک نفس تعبیر کرده است) وجود دارد، اما تا سالک طریقت نباشی و قدم در راه حقیقت نگذاری و از خویشتن خویش بیرون نیایی، از وجود این خوک‌هایی که در وجود توست آگاهی نخواهی یافت:

در نهاد هر کسی صد خوک هست	خوک باید سوخت یا ز نار بست
... تو ز خوک خویش اگر آگه نه‌ای	سخت معذوری که مرد ره نه‌ای
گر قدم در ره نهی چون مرد کار	هم بت و هم خوک بینی صد هزار

منطق الطیر، بیت ۱۴۳۴-۱۴۲۹

نفس اماره در مقابل دل:

در سخنان سنایی، دل همان روح الهی و حقیقت وجود آدمی است. جایی است که فیوضات حق تعالی بر آن جاری می‌شود. ناگفته نماند سنایی مرتبه دیگری نیز از دل قایل است که گرفتار آمال و آرزوهای دنیوی است^{۱۳}. اما دلی که

۱۳. حدیقه، صص ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰.

سنایی در مقابل نفس اماره از آن سخن می‌گوید همان عطیة الهی وجود انسان است. او می‌گوید هنگامی که دل بر نفس غلبه یابد، گویی بر همه چیز و همه کس سروری و مهتری یافته و این نشان‌دهنده این است که انجام این امر مهم، از عهده هر کسی ساخته نیست:

از در تن تو را به منزل دل
نیست جز درد دل دگر حاصل
راه جسم تو سوی منزل جان
حایلی دان تو زین چهار ارکان
پر و بال خرد ز جان زاید
از تن تیره جان و دل ناید
...دل که بر نفس مهتری یابد
بر همه سروران سری یابد

حدیقه، ص ۳۳۷

زیرا غلبه بر شهوات امر بسیار دشواری است و سلوک کردن در طریقت الهی راهی است سخت و طولانی:
پاره‌ای راه نیک داری پیش از در نفس تا در دل خویش

همان، ص ۳۳۹

و اگر در این راه پیروز و ظفرمند شوی، دلی سرشار از پاکی و نور خواهی یافت:
در درون تو، نفس دل گردد زان همه کرده‌ها خجل گردد

همان، ص ۱۱۳

تشبیهات و اوصاف نفس:

در این بخش سعی شده برخی از ترکیباتی که حکیم سنایی از «نفس»، چه به صورت ترکیب وصفی و چه به صورت اضافی، در مثنوی‌های خویش آورده بیان گردد. چرا که می‌تواند از لحاظ سبک‌شناسی مورد توجه قرار گیرد:
بیم نفس:

کآنکه از بیم نفس بگریزد
عشق با خون دل درآمیزد

حدیقه، ص ۳۵۲

جغد نفس:

اندرین باغ خوب و راغ فلک
از بی جغد نفس و زاغ فلک

همان، ص ۴۰۵

دیو نفس:

زان همی دیو نفس در تو دمد
تا ز عقل و هوش تو برمد

همان، ص ۱۸۴

زندان نفس:

کیف اصیحت ای پسر خوانده
ای به زندان نفس درمانده

همان، ص ۳۴۵

سگ نفس:

این همه خواجگان گربه طبع
که سگ نفس را شدند تبع

همان، ص ۴۹۹

با سگ نفس در جوال شده
عاشق جفت خوب و مال شده

مثنوی‌های سنایی (تحریمه القلم)، ص ۸۶، بیت ۷۰

کام نفس:

از سر کام نفس برخیزد

از هوی و هوس بیرهیزد

یاجوج نفس:

مثنوی‌های سنایی (طریق‌التحقیق)، ص ۱۰۳، بیت ۲۲۸

پیش یاجوج نفس خود سد باش

پیش افعیش چون زمرّد باش

یزید نفس:

حدیقه، ص ۴۷۲

هر که او با یزید نفس بساخت

حالت بایزید را چه شناخت

همان، ص ۶۳۲

نفس تیره:

با نیاز آنگهی که گردی یار

دل برآرد ز نفس تیره دمار

همان، ص ۱۱۳

نفس خاکی:

نشود نفس خاکی ام فلکی

تا نگردد نهاد من ملکی

مثنوی‌های سنایی (طریق‌التحقیق)، ص ۹۷، بیت ۱۰۹

نفس خبیث:

جز به حس رکیک و نفس خبیث

نکند در قدم حدیث حدیث

حدیقه، ص ۶۲

نفس شوم:

در ره صدق نفس را بگذار

خیز و زین نفس شوم دست بدار

همان، ص ۶۷

نفس شوم اّماره:

آنچه ما را به ظلم شد باره

بود از نفس شوم اّماره

همان، ص ۶۳۹

نفس غمّاز:

راز این کلبه نفس غمّاز است

عقل کل باز خانه راز است

همان، ص ۴۳۴

نفس کاره:

عالم عقل واله از دلشان

صورت نفس کاره از گلشان

همان، ص ۶۱۷

نفس لئیم:

چون تو فارغ شدی ز نفس لئیم

برسیدی به خلد و ناز و نعیم

همان، ص ۱۱۷

نفس ناسپاس:

همه در نفس ناسپاس تواند

همه در پرده حواس تواند

کتابنامه

- قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۷۹.
- ارسطو، رساله النفس، ترجمه شرفالدین خراسانی، نشر گفتار، تهران: ۱۳۶۶.
- اشرفزاده، رضا، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، انتشارات اساطیر، چاپ اول، تهران: ۱۳۷۳.
- افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۶۸.
- پورجوادی، نصرالله، درآمدی بر فلسفه فلوطین، مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۵۸.
- حنا الفاخوری و خلیل الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، (ترجمه عبدالمحمد آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۷۷.
- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، انتشارات اطلاعات، چاپ هشتم، تهران: ۱۳۷۹.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۷۴.
- _____، بوستان (سعدی‌نامه)، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، تهران: ۱۳۷۶.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۷۷.
- _____، دیوان سنایی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، تهران: ۱۳۵۴.
- _____، مثنوی‌های حکیم سنایی، تصحیح و مقدمه: محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۴۸.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، تازیانه‌های سلوک، نشر آگه، چاپ دوم، تهران: ۱۳۷۶.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، انتشارات فردوسی، چاپ شانزدهم، تهران: ۱۳۸۰.
- _____، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران: ۱۳۴۶.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، اسرارنامه، تصحیح، تعلیقات و حواشی: صادق گوهرین، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران: ۱۳۳۸.
- _____ الهی‌نامه، به تصحیح فؤاد روحانی، انتشارات زوار، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۷۶.
- _____ مصیبت‌نامه، به اهتمام و تصحیح نورانی‌وصال، انتشارات زوار، تهران: ۱۳۳۸.
- _____ منطق‌الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران: ۱۳۸۳.
- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا (از زمان باستان تا مائه هفدهم)، انتشارات زوار، تهران: ۱۳۶۶.
- فلوطین، دوره آثار فلوطین «تاسوعات»، ترجمه محمدحسن لطفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۶.